

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کنم که بحث درباره به اصطلاح کیفیت تصرف در مجهول المالك بود.

و چطور می شود با مجهول المالك معامله کرد در مقابل لقطه که روایاتش هست و سنی هم نقل کرده است.

عرض کردیم وجوهی در مسئله وجود دارد که در این کتاب مرحوم استاد بیشتر وجوه وحدانی است. یعنی یک احتمال واحد است. اما

وجوه ثنائی هم وجود دارد. مثلاً بگوییم به حاکم مراجعه کند اگر حاکم نبود صدقه بدهد، این طوری. یا اگر نشد، صدقه بدهد. امکان

رجوع به حاکم نشد. یا مثلاً بگوییم صدقه بدهد مخیر است بین صدقه دادن و تملک. تملک بکند.

و این وجوه ثنائی هم در مقام ذکر شده احتمالات ثنائی. لکن یک احتمال هم ما دادیم فعلاً چون هنوز نمی خواهیم نتیجه نهایی بگیریم،

احتمال ما هم یادتان نرود. یک احتمال هم ما دادیم که هیچ کدام از این آقایان ندادند و آن اینکه فرق بگذاریم بین عین و ذمه. طبق همان

روایتی که خواندیم. بگوییم مجهول المالك ذمه یک حکمی دارد، مجهول المالكی که عین باشد حکم دیگری دارد.

چون این وجه را تا حالا نگفتند، در این عبارت هم نیامده، من باز یک اشاره ای کردم که حالا در آخر شاید نتیجه بحث این طور باشد.

به هر حال مرحوم استاد عده ای از وجوه را در اینجا نقل فرمودند. و احتمالات ایشان همه احتمالات وحدانی است.

احتمال دوم وجه ثانی، آن یكون مجهول المالك لمن وضع یده علیه، این که مجهول المالك ملك کسی باشد که یدش را برایش

گذاشته، غایت ماهناک بعد از دادن خمس. خمسش را پرداخت بکند، پرداخت خمس بکند و مال او بشود.

این دلیلش هم یک روایت صحیحیه ای است مال ابن مهزیار علی بن مهزیار که حضرت در آنجا فرمودند و الذی اوجب علیهم فی سنتی

هذه من واجب می کنم بر شیعه در امسال که ۲۰۸ باشد، سال ۲۰۸، این که مثلاً خمس را بدهند. که آن روایت مواردی دارد در باب خمس

که در بقیه روایات نیامده است. یکی الجائزه من الانسان للانسان التي لها خطر؛ این تعبیر جای دیگر نیامده است. یکی اموالی که از خرمی ها

و اینها گرفتند. عده ای از اینهایی که قیام مسلحانه علیه خلافت وقت کردند، اینها را سرکوب کردند، اموالی داشتند اینها، امام (ع) می فرماید

این هم باید خمسش را بدهد. یا به اصطلاح اموالی که مثلاً مثل باد آورده باشد به اصطلاح من گرفته شده باشد. یکی از اینها و مثل مال

یوخذ و لا یعرف له صاحب، مالی است که گرفته می شود صاحبی برایش شناخته نمی شود. این روایت را هم زدند به مجهول المالک این لقطه نیست، مال یوخذ لا یعرف له صاحب، اموالی که گرفته می شود که عرض کردیم سابقا نمی دانم یک بحثی است آقایانی که قائلند که دولت ملکیت ندارد و مالک نیست، خب اموال دولت مجهول المالک می شود. آن وقت این بانک های دولتی که انسان پولی را می گذارد یا حتی همین شهریه ای که از دولت می گیرد، کسانی که شهریه می گیرند اینها هم، باید خمس را بدهند و ملکشان می شود.

اینهایی که می گویند مثلا جوایزی یا پولی را که بانک می دهد، و شما خمسش را بدهید، ناظر به این است. چون آن بانک را بانک دولتی فرض کرده نه بانک شخصی، و دولت را هم مالک فرض نکرده، اموالی را که از بانک می گیرد مجهول المالک می شود.

آن وقت اگر مثلا صد هزار تومان گذاشته، صد و پنجاه تومان به او دادند، آن پنجاه تومان دیگر مجهول المالک می شود. خمسش را بدهد تملک می کند. این فتوایی که عده ای الان دارند در زمان ما، که

س: مجهول المالک نمی شود الان پولی که تازه چاپ می کند. این کجایش مجهول المالک است؟

ج: تعجب است چاپ تازه و قدیم ندارد که چه فرقی می کند؟

س: نه دیگر الان از زیر دستگاه

ج: می گوید اصلا دولت مالک نیست. می گوید دولت چیزی نیست که مالک بشود.

س: نه می خواهم بگویم مجهول المالک کجا؟

ج: همین است دیگر

س: اینها مجهول المالک نیستند. اینها مباحات اولیه هستند.

ج: چرا مباحات باشد؟

س: بله

ج: یعنی چه با آن دارند معامله می کنند. دولت پول می دهد به ازایش

س: دولت اگر مال اینها مجهول المالک هستند بهتر

ج: خیلی خب

س: من و شما پولمان را بردیم ریختیم آنجا، الان معلوم نیست کی به کیست. دولت هم مالک نیست، ولایت ندارد.

ج: خیلی خب، پول تازه هم مثل همان است. فرقی نمی کند.

س: پول تازه این طور نیست. مجهول المالک حساب نمی شود. مباحات اولیه است

سس: پول تازه باید پشتوانه داشته باشد.

ج: خیلی خب این ظاهرا یک مقداری بله. بحث جور دیگری شد.

و مثل مال یوخذ و لا يعرف له صاحب؛ مالی که صاحب ندارد. پس بنابراین این بحث هم روشن شد که مثل این اموالی که امروزه عده ای معتقد هستند که اموال دولتی پولی که از بانک می گیرد انسان، خمسش را بدهد بقیه اش ملکش می شود، هم دلیل خمسش روشن شد که روایت است علی بن مهزیار است و هم دلیل تملکش روشن شد که باز همین روایت علی بن مهزیار است.

و قد استظهر هذا الرأي من الرواية المذكورة المحقق الهمداني، تصادفا كتاب خمس ایشان پیش من بود، اما نگاه نکردم. نمی دانم حالا ایشان در کجا نوشته؟ بل ذکر المحقق الايرواني، حاشیه ایشان هم بود، اما نگاه نکردم. ان هذه الصحيحه صريحه في جواز تملك المجهول المالک بعد اخراج الخمس؛ پس یک فرق دیگری که بین جناب مجهول المالک با لقطه پیدا می شود، لقطه را اگر تا سر سال تعریف کرد پیدا نشد می تواند کلش را تملک بکند. مجهول المالک را بعد از اینکه مأیوس شد از مالک، اخراج خمس بکند بقیه اش را تملک می کند. این فرق بین لقطه و بین مجهول المالک.

خب پس یک رأی هم این شد که مثل مال یوخذ و لا يعرف له صاحب؛

س: اینها برای یک سال خاص نیست؟ سال ۲۰۸ که می فرمایید این حکم را کرده باشد یا عام است برای همه

ج: خب این بحث را چون ما در بحث جایزه و هدیه مفصل متعرض شدیم. چون آن روایت خیلی مشکل دارد. آقایان هم با مشکل

برخورد کردند. من جمله میراث من لا يحتسب، آن در همان روایت است فقط جای دیگری نداریم.

.....  
دو سه تا عنوان دارد که فقط همان روایت است. یکی جایزه خطیره، چون یک روایت دیگر داریم که توش دارد مسئله هدیه، هدایا را داریم. اما جایزه خطیره همان روایت است. یک روایت دیگر هم داریم که جایزه توش وارد شده که ضعف اسناد هم دارد. لکن آن که جایزه خطیره است، منحصر به آن روایت است.

اموال خرمیه هم منحصر به آن روایت است. مال یوخذ و لا یعرف له صاحب، منحصر به آن روایت است. لذا ما این بحث حالا چون حالا شما فرمودید من الان اشاره ای می کنم بعد توضیح می دهم. آقایان مفصل نگاه کنید، کتاب آقای خویی بحث خمس ایشان چاپ شده و دیگران. راجع به آن صحیحه خیلی بحث شده. ما جوابش را دادیم آن روایت احکام ولایی است اصلا. نباید در فقه بیاید. آن جزو احکام ولایی بوده که امام (ع) فرمودند در آن سال باشد و طبیعت احکام ولایی این طوری است. اگر در یک سالی گفتند این همین جوری ادامه پیدا می کند تا خود امام (ع) حی هستند، اگر امام بعدی هم امضاء فرمودند، یا سکوت کردند که امضاء باشد، و الا امام بعدی هم باید آن حکم ولایی را دو مرتبه بفرمایند.

چون دیگر اینها را به مناسبتهای متعدد سابقا تعرض کردیم، فقط یک اشکالی دارد حکم ولایی در آنجا که سابقا هم متعرض شدیم، جوابش را هم گفتیم، انشاء الله آخر این بحث هم عرض می کنم.

این راجع به این مطلب که از قول مرحوم آقای ایروانی هم نقل فرمودند.

و فيه اولاً، ایشان می فرمایند که ان هذه الرواية الواردة في بيان موارد الخمس على نحو القضية الحقيقية فيكون مفادها، من سابقا عرض کردم این که اعتبارات شرعی از قبیل قضیه حقیقه باشد، این روشن نیست. اصلاً از قبیل این قضایایی که اینها می گویند روشن نیست.

اصطلاح قضیه حقیقه هم که ایشان فرمودند به این معنا روشن نیست. اصطلاح خاصی است که بعضی از متأخرین درست کردند.

فیکون مفادها انه كلما تحقق شيء من تلك الموارد وجب فيه الخمس و عليه فلا دلالة فيها على جواز تملك مجهول المالك کی يتمسک باطلاقاً؛ نمی دانیم حالا ایشان، ظاهرش این طور است، مال یوخذ یعنی فرض این کرده که من این مال را گفتم، مثل اینکه سلطان به من یک ماشین داده، همین بحث جوائز السلطان بود دیگر. سلطان به من ماشین داده، من می دانم مالک دارد، مالکش را نمی شناسم، حالا به من دادند دیگر در اختیار من است. امام (ع) می فرمایند خمسش را بده، یعنی چه؟ یعنی بقیه اش ملک توست. چه جور روایت ایشان می فرماید.

نعم لا تنکر دلالتهای علی وجوب اخراج الخمس؛ این خیلی عجیب است خب اذا لا تنکر خب معنایش این است که بقیه هم ملک است دیگر. خب فقط این نیست که خمسش را بدهد.

فی ما جاز فیہ تملک المجهول المالك که باب لقطه، مثل باب لقطه. در باب لقطه در آنجا دارد سبیل مالک، اصلا چون تصریح شده، اگر تصریح نشده بود که آنجا هم خمس تملک نمی فهمیدیم.

فقد دلة الروایات الكثيرة المذكور فی ابواب اللقطه علی ان واجدها مخیر بین تملکها و بین تصدق بها عن مالکها؛ البته روایت خیلی زیاد که مثلاً دهها روایت باشد نه چند تا روایت است.

بعد ان يعرف بها سنة واحدة، یا يعرفها، يعرف بها باید به صیغه مجهول باشد.

ایشان فرمودند که این مثل آن روایتی است که می گوید خمسش را بده، اما این طور نیست که بگویند. ظاهراً چون می گوید مال یوخذ، یوخذ یعنی من گرفتم دیگر. ظاهرش تملک است دیگر. بعد هم امام (ع) فرمودند خمس را یعنی این اخذ صحیح است. اخذ صحیح است یعنی تملک. ما نمی فهمیم ایشان اشکال مرحوم استاد را رضوان الله تعالی علیه هنوز نفهمیدیم.

و من هذا القبیل ما ورد فی بعض الروایات من انه اذا وجد المشتري مالا فی بطن حیوان اشتری من شخص، فانه يرجع فی ذلک المال الی البایع و اذا لم یدعه لنفسه تملکه المشتري؛ و اعطى خمسه؛ روایت را می خوانیم انشاء الله.

و کذلک ما ورد فی جملة من الاحادیث من انه اذا وجد مالا فی بطن السمک اشترها من الصیاد فانه یتملکه و یعطى خمسه من غیر مراجعة الی المالك؛ بدون اینکه مراجعه، حالا این روایت را بخوانیم که ببینیم اصلاً ایشان چه مطلبی را از این دو تا روایت درآورده است.

عرض کنیم که دو تا باب است. مرحوم صاحب وسائل این روایات را در ابواب لقطه آورده است. حالا نمی دانم آقای خویی عنایت داشتند این را در ذیل مجهول المالك بیاورند؟ در کتاب وسائل این دو تا روایت در ابواب لقطه ذکر کردند. ظاهر عبارت مرحوم استاد این است که ایشان در مجهول المالك و در این دو روایت آمده که یعطى خمسه؛ نمی دانم حالا البته شاید مقرر اشتباه کرده است.

عرض کنم این دو تا روایت در کتاب لقطه وارد شده است. و همین طور که ایشان فرمودند یعنی ایشان نمی دانم حالا اشاره ای کردند، یک حدیث اولش را که در باب نه لقطه وسائل هست، مرحوم شیخ کلینی در کتاب لقطه آورده است. یعنی هم کلینی دیروز این توضیحات را عرض کردیم.

س: کتاب مجهول المالک نداشتند دیگر مجبور بودند اینجا بیاورند؛ چون کتابی به نام مجهول المالک فرمودید نداشتید اصلا کلینی

و

ج: خب درست بکنند کتاب مجهول المالک

س: ۱۲:۳۰

ج: اشکالاتی که شوخی است نفرمایید. حواسشان نبوده یعنی چه

واعلموا ان حدیثکم هذا دین فانظروا عمن تأخذون دینکم؛ اینجا با حدیث معامله دین می کردند. حواسشان نیست، شوخی است، مثل

اصالة عدم زیاده و نقیصه و این حرف هایی که درست کردند. این دین است، صحبت دین است این حرفها نیست.

عرض کنم که مرحوم کلینی قدس الله سره حالا حدیث باب نه اول حدیث را بخوانیم. مرحوم صاحب وسائل این را این طور ازش

فهمیده، من اشتری دابة فوجد فی بطنها مالا فوجب ان يعرفه البایع، تعریفش کند به فروشنده؛ و ان لم يعرفه فهو للمشتري؛ ایشان یعنی

صاحب وسائل عنوان باب را دقیقا عین روایت آوردند. حالا باید دید که آیا از روایت می شود تعدی کرد و عنوان دیگری به روایت داد یا نه؟

حدیث را اولاً بخوانیم برایتان: عن محمد بن یعقوب عن محمد بن یحیی استاد ایشان که بسیار جلیل القدر هستند؛ عن عبد الله بن

جعفر که عرض کردیم عبد الله بن جعفر حمیری است از بزرگان و اجلاء اصحاب است، نزدیک زمان کلینی وفاتش است. ظاهراً کلینی از

ایشان نقل نمی کند، نمی دانیم چرا. از پسر ایشان، عرض کردم محمد بن عبد الله که در کتاب کلینی از مشایخ ایشان است، پسر ایشان است.

یک عبد الله بن جعفر نام پدر حمیری پدر است، و محمد نام پسر است. شاید مثلاً ذهنشان این بوده که کلینی را نزدیک زمان کلینی نبوده،

اما ظاهراً چون نوشته نشده تاریخ وفات ایشان، ظاهراً باید تا نزدیک های ۲۹۸ و اینها را درک کرده باشد ایشان. و این معنایش این است که

مثلاً کلینی از سال مثلاً ۳۰۰ دیگر چون دیگر مثلاً از مشایخ قم، دو سال قبل از سن تحمل کلینی، ظاهراً کلینی ایشان را دیده حالا چرا از

ایشان نقل نمی کند، از محمد نقل می کند.

س: می شود گفت که میراث از پدر به پسر رسیده کتابها لذا کلینی از ایشان گرفته؟

ج: احتمال دارد اما از محمد بن عبد الله مستقلاً نقل می کند.

به هر حال عرض کردم کرارا و مرارا و تکرارا کتاب قرب الاسناد لحمیری مراد ایشان است. قرب الاسناد مال پدر است. این قرب الاسناد معروف مال پدر است که عبدالله بن جعفر باشد.

و باز عرض کردیم توقیعات حمیری و حضرت بقیه الله (ع) آن مال پسر است. محمد بن عبدالله. کسی که توقیعات معروف را چند صفحه است این توقیعات، تقریبا تا آنجایی که ما می دانیم دیگر آخرین تولید علم در قم است. یعنی آخرین موردی است که قمی ها از امام معصوم (ع) نقل کردند. چون اوایلی که ما داریم از تولید علم در قم، اجداد احمد اشعری به مثلاً مدینه آمدند از امام صادق (ع)، دیگر بعدها یک عده ای از امام حضرت رضا (ع)، عده ای از حضرت جواد (ع) و آخرین چیزی که ما در قم داریم، تولید علم، و الا قمی ها بیشتر تنقیح میراث علمی کردند. خودشان تولید کرده باشند، تا آنجایی که ما الان خبر داریم کتاب توقیعات مرحوم محمد بن عبدالله حمیری است. پسر حمیری، یا بگوئیم حمیری پسر. ایشان هم جلیل القدر و بزرگوار است. خود پدر هم فوق العاده بزرگوار است.

علی ای حال این مطلب که گفتیم باید حدود ۲۹۷ یا ۹۸ باشد، مرحوم کلینی مرحوم نجاشی در کتاب فهرست شان، نوشتند که این حمیری پدر داخل کوفه شدند در دویست و نود و اندی، سال ریزش را معین نکردند، بعد از دویست و نود، نیف و مأتین و تسعین، نیف هم بین سه تا نه به اصطلاح می گویند، تا ده می گویند. یا ما به فارسی می گوئیم اندی. دویست و نود و اندی. ایشان سال را تعیین نفرمودند. البته چیز عجیبی که ایشان نوشتند، که بعد اصحاب ما در کوفه از ایشان تحمل حدیث کردند و اکثرها، حالا خیلی هم تعجب آور است، چون حمیری آن چه که مهم است آثار کوفه است به قم آمده است. به نظرم این قدر این آثار را خوب ایشان تنقیح کرده که خود آن اصلی ها باز به ایشان مراجعه کردند. خود همان کوفی ها باز از ایشان تحمل حدیث کردند که این جلالت شأن عبدالله بن جعفر حمیری است. لکن در کتاب رساله ابی غالب زراری، اگر درست باشد، ثابت باشد این رساله. ابو غالب می گوید که ایشان ۲۹۷ به بغداد آمد و من ملاقاتش کردم. حالا این اندی را ایشان نوشته خیلی عجیب است. اندی اش دویست و نود، اگر دویست و نود و هفت باشد، بعد از این تاریخ وفات کرده باشد عادتاً باید کلینی درکش کرده باشد. حالا چرا از ایشان نقل نکرده نمی دانیم.

به هر حال کیف ما کان قال کتبت الی الرجل عرض کردیم کرارا و مرارا مرحوم حمیری کتابی داشته، یعنی توقیعاتی داشته که به حضرت هادی (ع) نوشته است. یکی از تولیدات علم، یعنی ائمه متأخر ما مثل حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) و حضرت بقیه الله (ع) هم که معلوم، یک مقدار زیادی از تولید علم نسبت به اینها به صورت توقیعات است. چون اتصال و ارتباط با اینها ممکن نبود. و خود

مرحوم عبدالله بن جعفر حمیری که جزو اجلاء اصحاب است، مجموعه سوالاتی را نوشته به حضرت هادی (ع) و این رجل در اینجا مراد حضرت هادی (ع) است.

س: توهین نیست حاج آقا؟ رجل توهین تلقی نمی شود؟

ج: نه رمز به کار می بردند. گاهی اوقات هم از سامرا به ناحیه، اولین باری که ما از سامرا تعبیر به ناحیه شده، زمان حضرت هادی (ع) است. اصلا این زیارت ناحیه، زیارت ناحیه دو تا داریم. یکی سند دارد، یکی بی سند است، هیچ سندی ندارد اولش. آن که اولش سند دارد، آن از اولش هم سندش مشکل دارد. نمی دانیم حالا چرا این مشکل را آن آقایی که نقل کرده چون در سندش این است که شیخ طوسی از ابن عیاش، شیخ طوسی اصولا ابن عیاش را درک نکرده، اصلا کلا ایشان را درک نکرده است. ابن عیاش ۴۰۱ وفاتش است و شیخ طوسی ۴۰۸ بغداد آمده است. اصلا ابن عیاش را ندیده و هیچ وقت هم از ابن عیاش نقل نمی کند ایشان. در این حدیث متأسفانه زیارت ناحیه دارد که حدثنا ابن عیاش، که خب این باطل است باز.

به هر حال منتهی می شود به آن، می گوید خرج من الناحیه؛ ناحیه در آنجا مراد سامرا است. سال ۲۵۲، این زمان امام هادی است سلام الله علیه.

قال کتبت الی الرجل اسأله عن رجل اشتری جزورا، جزور شتر است، او بقرة للاضحی، برای قربانی کردن، فلما ذبحها وجد فی جوفها صرة، این کلمه صره یعنی کیسه ای، این اشاره می خواهد به این باشد که مثلا فرض کنید من باب مثال عرض می کنم، مثلا می گوید توی شکم این حیوان، فرض کنید یک در بود، مثلا حیوانی بود که در نجف چریده مثلا، دری بود، یا یک مناطقی که طلا هست، الان در مناطقی در آفریقا، این طوری است اصلا در کوه مثلا طلا هست روی زمین هست، اصلا احتیاجی به، باران بیاید دیده می شود، شناخته می شود. مثلا می گوید حیوانی است که توش مثلا یک قطعه طلا اینجوری، این طلا این جزو مباحات است. این که صره فرض کرده، می خواهد بگوید ملک شخصی است. نکته صره این است. لذا چون ملک شخصی است، مرحوم کلینی از این لقطه فهمیده است. خوب دقت فرمودید؟

اگر می گفت مثلا حیوانی در نجف بوده، در شکمش دری درآمد. خب ممکن است جزو مباحات بوده، علف که می خورده یک دری هم از نجف خورده، در نجف اینجوری بود سابقا، حالا زمان ما که کم بود، وقتی باران می آمد آن اطراف کوفه که می رفتند در شناسایی می شد، می شست سنگها را در شناسایی می شد.

.....  
علی ای حال کیف ما کان نکته اینکه گفته صرة این هم که صاحب وسائل در لقطه آورده، لذا من عرض کردم نمی دانم آقای خویی چرا در مجهول المالک این را آوردند. این قاعدتا لقطه است دیگر خب.

س: التقاط نیست یعنی التقاط نکرده در لقطه

ج: نمی خواهد دیگر حیوان را پیدا کرده دیگر. چون حیوان واسطه غیر مختار است. واسطه غیر مختار ارزش ندارد.

س: فرق مجهول المالک با لقطه چیست؟

ج: اگر واسطه مختار باشد چرا. مثلاً یک انسانی آمد به شما یک کیسه ای داد. این ممکن است مجهول المالک باشد. اما اگر حیوانی گرفتیم آن حیوان چون واسطه غیر مختار است. توسط فاعل غیر مختار اصطلاحش این است که اگر واسطه غیر مختار باشد، شعور نداشته باشد، ارزش ندارد. کأنما شما برداشتید.

همان مثال دزد را عرض کردم در آن مثال دزد روایت حفص بن غیاث عرض کردم. چون می گوید آنجا دزدید آورد داد. امام (ع) آنجا را هم گفته لقطه. لذا در آنجا عرض کردیم طبق قاعده آنجا مشکل لقطه باشد. چون فاعل مختار توسط شده، توسط فاعل مختار آمده. اما اینجا توسط فاعل مختار نیست. وساطت حیوان است. کأنما شما برداشتید.

این صره اشاره به این است که این لقطه است. حق هم با صاحب وسائل و مرحوم کلینی است. انصافاً حق با این دو بزرگوار است. این که می گوید صرة فیها دراهم او دنانیر او جوهره؛ اصلاً کلمه دراهم، پول است، یعنی پول توش پیدا شده، این که نمی شود مباحات باشد. اگر می گفت طلا یا دریا عقیق، ممکن بود. مثلاً در یمن بوده، عقیق را خورده، معقول بود. اما وقتی می گوید که صرة فیها دراهم او دنانیر او جوهره، لمن یكون ذلک، این کاملاً واضح است که ... مثل همان روایت حفص بن غیاث، آنجا امام (ع) در روایت حفص بن غیاث، با اینکه دزد بود، فرمودند این لقطه است. آنجا هم ما عرض کردیم مشکل دارد دیگر. روایت حفص بن غیاث گفتیم تعبداً قبول کردیم. و الا در روایت حفص بن غیاث نباید قبول بکنیم لقطه است. دزد برداشته آورده به من داده، در خانه من گذاشته. خب این که لقطه نیست که. چون فاعل مختار توسط پیدا کرد. در ما نحن فیه فاعل مختار نیست. کأنما شما از زمین برداشتید. و چون تصویر این است که دراهم و دنانیر قطعاً این لقطه حساب می شود.

من نمی دانم چرا استاد این را اینجا آورده، هنوز هم نفهمیدم. این اصلا روایت موردش قطعا لقطه است. حق با صاحب وسائل است و حق با مرحوم کلینی است. مگر اینکه بگوییم مراد استاد تنزیل باشد. و الا، شاید هم یک اشتباهی پیش آمده، من که نمی فهمم. به هر حال من که فعلا نفهمیدم.

صورة فیها دراهم او دنانیر او جوهره لمن یکون ذلک؛ کتاب سوالات مرحوم حمیری از حضرت هادی (ع) در متفرقات آمده است. تقریبا آنچه که الان به ما یک جا چند تایش رسیده، در یک مجموعه ای است که در سرائر آمده، در مستطرفات، و من ذلک ما استطرفنا من مکاتبات الرجل ابی الحسن الثالث؛ دارد مسائل عبدالله بن جعفر، اولش این است، مسائل عبدالله بن جعفر. آنجا چند تا روایت از همین کتاب است. و این کتاب عرض کردم در قم موجود بوده است. این ارزش دارد شنیدم بعضی از آقایان دارند راجع به حضرت هادی (ع) مثلا کاری می کنند. این کار خوبی است اگر کاری بشود راجع به حضرت هادی (ع) جمع آوری این توقیعات.

عرض کردیم این توقیعات یعنی با کس دیگری در درس نگفتیم، به طور کلی تا جایی که من دیدم این توقیعات دو جور است؛ یک جور افرادی که آمدند توقیعات را جمع کردند. اسأله ای که افراد داشتند از مناطق مختلف، در ایران و عراق، سوالات مختلفی داشتند خدمت حضرت هادی (ع)، بعضی از علما آمدند این سوالات و استفتائات را جمع کردند. مثل محمد بن عیسی بن عبید. او زیاد دارد. مثلا عن فلان کتب الی الرجل، مراد از رجل یا ابی الحسن، مراد ابی الحسن الثالث، حضرت هادی سلام الله علیه است. آن معلوم نیست آن افرادی که نوشتند و استفتا کردند شخصیت های علمی باشند. خیلی هایشان هم مجهول هستند. این فردا پس فردا در بحث استصحاب شاید برسیم به روایت مکاتبه علی بن محمد قاسانی. این از همان توقیعات است. از توقیعاتی که مرحوم محمد بن عیسی جمع آوری کرده است.

س: سید حمیری با این ربطی دارد؟

ج: هیچ اصلا. هیچ. آن سید اولاً اسمش سید است. سید ما نیست. بعضی این آقایان ایرانی ما وقتی سید، مثلا همین قطب، دو تا برادر هستند. یکی اسمش سید است، یکی محمد. محمد قطب غیر از سید قطب است. خیال کردند بعضی، دیدم نوشته سید محمد قطب. اصلا اسم چاپ هم شده نمی خواهم اسم ببرم.

سید یک نفر است محمد یک نفر دیگر. آن که آن مردک اعدام کرد در مصر سید قطب است. خود محمد قطب پارسال ظاهرا تازگی فوت کرد، تا الان زنده بود محمد قطب. این دو تا برادر هستند. اسمش سید است او هم اسمش محمد است. این در مصر می گذارند سید

می‌گذارند. سید بن اسماعیل، سید اسمش است اصلاً. نه اینکه سید بوده. اصلاً ایشان سید هم نیست، حمیری سید نیست. اسمش سید است اشتباه نشود.

به هر حال این اصلاً با آن، آن زمان امام صادق (ع) بوده، این زمان حضرت هادی (ع) و حضرت عسکری (ع) و تا زمان غیبت صغری است، اصلاً ربطی به هم ندارد. بلکه هر دو از حمیر هستند.

عرض کنم که انشاء الله روشن شد. یک عده از سوالات هم فضیلاً قم نوشتند. علما یک جا نوشتند. مثل توقیعات پسر ایشان به بقیه الله (ع)، چند صفحه است آن، سألته، سألته، سألته، یک مقدار توقیعاتی است که عبدالله بن جعفر خودش نوشته است. البته ظاهراً و العلم عند الله دیگر حالا یک با اینکه خیلی نسبت نزدیک است، یعنی مرحوم کلینی که اصلاً نزدیک زمان عبدالله بن جعفر است. عرض کردم سال ۲۹۷ و ۹۸ دیگر کلینی ایشان را کاملاً دیده یعنی کاملاً ایشان را درک کرده، حالا شاید تحمل حدیث از ایشان نکرده، قطعاً ایشان را در قم درک کرده است. اینجا توسط محمد بن یحیی نقل می‌کند. لکن به هر حال این یک مطلبی است که اختلاف متن را باید رویش حساب کرد. البته من کراراً عرض کردم علمای ما وقتی دیدند اختلاف متن موثر در فتوا نیست، شاید خیلی اعتنا نکردند یا به نظرشان مهم نبوده است.

در همین باب ۹ حدیث بعدی، حدیث بعد از این، حدیث شماره ۲، ایشان یک شماره دیگر هم به آن زده، نوشتند مرحوم صدوق باسناده عن عبدالله بن جعفر الحمیری، این همان است و همان کتاب است. همان راوی است و همان کتاب است. توقیعات ایشان گاهی از آن تعبیر به مسائل می‌کنند. مسائل الرجال الی ابی الحسن الثالث. همان کتاب است حالا نگاه بکنید مرحوم کلینی به یک واسطه نقل کرده، مرحوم صدوق به دو واسطه.

عن عبدالله بن جعفر الحمیری قال سأله فی کتاب، اینجا دارد کتبت، آنجا دارد سألت، عن رجل، الان من می‌خوانم؛ اشتری جزورا او بقره تا اینجا مثل هم هستند. او شاء او غیرها؛ این او شاء او غیرها در نسخه کلینی نیامده است. آن مقداری که آمده. للاضاحی، آنجا هم آمده، او غیرها، باز او غیرها در نسخه کلینی نیامده است. خیلی عجیب است. یک توقیع واحد، زمان واحد، از بزرگان قم، و با این قرب واسطه متأسفانه این مقدار اختلاف لفظی پیدا شده است.

به ذهن من توجیهی که به ذهن من آمده چون در فتوا تأثیر نداشته، خیلی این دیگر ملا نغی که کلمه شاء باشد یا نباشد، اینها را مراعات نکردند. ظاهراً این طور باشد و الا خب با وثاقت و جلالت خیلی نمی‌سازد.

.....  
در آنجا دارد که فلما ذبحها وجد فی جوفها صرة،

س: استاد یعنی کلینی حذف کرده، تلخیص کرده یعنی؟

ج: بعید می دانم. شاید نسخه توقیع فرق می کرده است.

صرة فيه دراهم او دنانیر، تا اینجا هم مثل هم هستند.

س: دأبشان بر تصرف بود چه مشکلی دارد؟

ج: نه نمی شود خب. این که انسان بخواهد نقل حدیث بکند تصرف بکند،

او جواهر، اینجا دارد جواهر، آنجا دارد جوهره، در نسخه کلینی دارد لمن یكون ذلک، اینجا باز دارد او غیر ذلک من المنافع، باز این

کلمه غیر ذلک من المنافع، منافع هم عادتاً به عین نمی گویند، حالا چطور ایشان به کار برده، در نسخه کلینی نیامده

س: اینجا نقل به معنا می کنند خب

ج: خب می گویم نامه نوشته، می گوید کتبت. اگر سوال لفظی بود معقول بود.

لمن یكون ذلک، اینجا مثل هم هستند. و کیف يعمل به، این باز در نسخه کلینی نیامده. و کیف يعمل به، در این نسخه ایشان

نیامده.

س: خب عین نامه را که نمی آورند استاد. بر می دارد نامه را نسخه برداری می کند.

ج: چه جوری نسخه برداری می کند. غلط و غلو ط مثلاً کمش می کند.

س: نه بعضی مطالبش را نمی آورد. نقل به مضمون است دیگر

ج: این نقل به مضمون باز یک چیز است. این که حذف بکند خب خلاف قاعده است. چون می خواهد

س: نه حذف بکند نه اینکه بخواهد

ج: چون سوال است، سوال ممکن است یک خصوصیتی داشته باشد که با یک فرض کنید غیر ذلک من المنافع، منافع غیر از عین

است. این غیر ذلک من المنافع در نسخه کلینی نیامده در سوال ایشان.

س: این که در روایات این را پذیرفتید

ج: روایاتی که ما می‌پذیریم غالباً شفاهی است، اینجا کتبی است جان دل من

س: چه فرقی می‌کند؟ از زبان امام معصوم (ع) شنیده باشد

ج: شما اگر بدانید در دنیای حدیث روی واو و فاء و اینها چقدر دقت می‌کردند آن وقت فرق می‌کند

س: آن وقت نقل به معنا را کلاً باید شما منکر بشوید

ج: نقل به معنا لا اله الا الله، عرض کردم شفاهی است، اینجا کتبی است، عین سوال آن را می‌آورد. و قطعاً کلینی نامه را دیده، بعید این کار بشود.

و کیف يعمل به. فوق علیه السلام، حضرت نامه، توقیع فرمودند امضاء کردند. عرفه البایع، یا عرفها البایع، یا عرفها، فان لم یکن عرفها مثل هم هست، فشیء لک رزقک الله اياه، جوابش عیناً مثل هم است. در جواب دو نسخه با همدیگر هیچ فرقی ندارد.

آن وقت یک بحث دیگر این بحث صاحب وسائل است که ایشان

س: نسخه دوم فان لم یعرفها، یکن ندارد

ج: فان لم یعرفها دارد، فان لم یکن یعرفها، بله، این فان لم یعرفه یک یکن اضافه شده است. راست است، توجه نکرده بودم.

بعد

س: صدوق از سه نفر نقل می‌کند

ج: بله، و محمد بن موسی بن متوکل

به هر حال از این سه نفر هم صدوق به واسطه اینها نقل می‌کند که پدرش با کلینی هم عهد می‌شود.

عرض کنم که آن وقت این روایت نکته دیگرش هم مربوط می‌شود به مرحوم صاحب وسائل، دو تا حدیث قرارش داده است. ظاهراً

یکی است، شماره بندی‌اش یکی است. مصدرش هم یکی است. توقیعات مرحوم به اصطلاح مسائل مرحوم عبدالله بن جعفر حمیری.

فکر نمی‌کنم دیگر دو تا، این هم یکی از نکاتی است که اصلاً در یک باب، چند تا حدیث را، دو تا قرار بدهیم یا یکی قرار بدهیم؟

مرحوم صدوق در اینجا مرحوم کلینی دو تا، مرحوم وسائل هی اشتباه می‌کنم. پس بنابراین این حدیث شریف را که اصلش هم واضح است و از تولید علم در قم است، دو تا از بزرگان قم نقل کردند؛ مرحوم کلینی و صدوق. شیخ طوسی هم فی ما بعد از کتاب کلینی گرفته است.

انصافا تمام شواهد تاریخی مویدش است؛ یعنی انصافا قابل قبول است. حدیث غیر از صحت سندی تمام شواهد موید این هست.

انما الکلام این است که از روایت چه دریاوریم؟

مرحوم صاحب وسائل عین مضمون روایت را در آورده است. تغییر نداده است. من فکر می‌کنم مراد امام (ع) از این روایت، مراد جدی این باشد که این، اولاً لقطه که لقطه است. انصافا که لقطه است، این را نمی‌شود ما مجهول المالک بگیریم. حالا به عکس آن روایت دزد مجهول المالک است، آن را لقطه گرفتند. این که بعید است. حق با کلینی است و حق با مرحوم صدوق و با مرحوم صاحب وسائل است که در باب لقطه آوردند. این که حق این است که این لقطه است. و چون صره دارد، دراهم دارد، دانانیر دارد، اگر جوهر تنها بود ممکن است چیز باشد، یا مجهول المالک یا مباحات اولیه باشد. اما چون صره دارد و دراهم و دانانیر، مسلم موردش لقطه است، و در لقطه تعریف سنه می‌خواهد.

ظاهراً مراد روایت این است که این تعریف سنه بر این دیگر لازم نیست. مراد جدی این است. یعنی اگر موردی در لقطه شما برخورد کردید که دیگر مقطوع است که قابل تعریف نیست، دیگر نمی‌خواهد یک سال صبر بکنید، همان وقت هم می‌توانید تصرف بکنید. مثلاً در این حیوانی، گاوی که شما از شخص خریدید، از او سوال می‌کنید مثلاً توی طویله شما کیسه‌ای داشتی، مثلاً کیفی داشتی، از این کیفهای پول به اصطلاح، یا مثلاً دستمالی داشتی توش پول بوده، اگر گفت من چنین چیزی نداشتم، دیگر امام (ع) نمی‌خواهد بفرماید دیگر برای یک سال، چون این حیوان کجا بوده، در صحرا خورده، پیش کس دیگری بوده، نه مالک او قابل شناسایی است، نه خصوصیات قابل شناسایی است. ظاهر روایت مبارکه که هر سه بزرگوار هم قبول کردند و شواهد تأیید دارد، پس در حقیقت این است که ایشان فرمودند باب ان من اشتری دابةً فوجد فی بطنها مالا وجب ان يعرفه البایع خصوص، ظاهراً مراد جدی روایت این باشد. این جور من می‌فهمم.

این معلوم نیست ممکن است اصلاً در بیابان خورده، یک پولی. اگر در بیابان خورده باشد حکم مجهول المالک، آن هم حکم لقطه پیدا می‌کند.

ج: می دانم، این جزو مجهول المالک نیست. اما اینکه چند تا مالک گشته، این مالک پیش کی بوده، کدام مالک، چون مثل صره غالبا توی شکم حیوان هم مانده، هضم نشده، ممکن است دو ماه هم خورده هضم نشده، علفها هضم شدند این هضم، غرض مراد این است آنچه که در حق شما تعریف ممکن است همین بایع است. ممکن از شهر دور آوردند، اصلا گوسفندها از یک شهر دور، اصلا آن کجا هست. این یعنی ظاهرا و العلم عندالله بعد هم مثلا گوسفند یا شتر یا گاو، بیاید یک کسی بیاید بله این گاو مال من بوده، تشخیص این مطلب مخصوصا با وضعی که هست، اگر ما این روایت را قبول بکنیم که تاریخش واضح است، این مراد این است که آن مقداری که ممکن است تعریف که فروشنده باشد، این قبول. بقیه اش چون ممکن نیست، دیگر تعریف ساقط است، مال توست. احتیاجی به

س: تصدق چرا نشود؟

ج: چون آن جهت دارد که مخیر ما بین تملک و تصدق.

علی ای حال این روایت مبارکه که ایشان آوردند، روایت سندش درست است. ربطی هم به مجهول المالک ظاهرا ندارد. مربوط است به مسئله لقطه و به نظر من این مقداری که صاحب وسائل استفاده کرده، تمام خصوصیات روایت را آورده است. که مالی بخرد، حیوانی بخرد، دابه ای بخرد، ظاهرا این خصوصیات قابل الغاء است ظاهرا.

اگر انسان مالی را گرفت، یک واسطه اش مثلا ممکن است ایشان مالک باشد، تعریف می کند، بعد دیگر امید نیست که پیدا بشود. یعنی یأس حاصل است، ممکن است اصلا در بیابان خورده، حیوان در بیابان بوده این صره در بیابان افتاده بوده، حالا کدام

س: حتی اگر آن مالک یک روز هم غذا نداده باشد به حیوان

ج: بله فرق نمی کند.

مثلا می گوید آقا شما توی طویله ای که داشتید این حیوان، یا زمینی که این حیوان، کیسه ای چیزی؟ می گوید نه من هیچ کیسه ای پولی نداشتم، من پولی ندارم که توی کیسه باشد.

علی ای حال من فکر می کنم فشیء لک رزقک الله اياه، این ناظر به این باشد. و بعد هم به نظر من این جور خوانده می شود. نمی دانم حالا یا من بد خواندم یا بد چاپ شده، نمی دانم والا مرحوم آقای خویی که این طور، ظاهرا در کتاب ایشان بد چاپ شده، چون نوشته

ایشان که بعضی الروایات من انه اذا وجد المشتري مالا في بطن الحيوان و اذا لم يدعه لنفسه تملكه و اعطى خمسة، من نمی دانم این اعطى خمسة را ایشان از کجا درآوردند؟ در روایت که اعطى خمسة ندارد. شاید چاپخانه اشتباه چاپ کرده است.

علی ای حال این روایتی را که الان ما خواندیم، تملك هست، اعطى خمسة هم توش نیست. موردش هم مجهول المالک، می گویم ممکن است مثلا برای ایشان نقل بدی کردند، یا مثلا این روایت را جمع کردند با روایت مثلا حضرت جواد(ع)، مثلا تنقید کردند که خمس... در این روایت که خمس ندارد. در این روایت که ما خواندیم کامل، دو تا متنش را هم با هم مقابله کردیم که دیگر کمال دقت در متن باشد، متن کلینی و متن صدوق و با توضیحاتی که دادیم، فکر نمی کنم دیگر جای ابهامی در متن و سند و تاریخ و خصوصیات روایت باشد.

به هر حال آنچه که به ذهن ما می رسد روایت موردش در لقطه است. ربطی به مجهول المالک ندارد. در باب لقطه هم ظاهرا این خصوصیتی که صاحب وسائل آورده، چون دارد من اشتری دابة، یعنی اگر غیر دابه بود این حکم را ندارد. ظاهرا این خصوصیات نمی شود ملاحظه کرد. ظاهرا مراد امام(ع) این است که اگر محدوده فحوص و تعریف معین است، مثلا همین مالک، بعد دیر محدوده نامعین دارد و اصلا امکان وصول ندارد، در اینجا دیگر یأس، تعریف سته نمی خواهد، این مال را نمی خواهد یک سال نگه بدارد، می تواند رزق خودش قرار بدهد و رزق رزق الله اياه. ظاهرش این طور است. آن که من الان می فهمم این است.

پس بنابراین به نظر من از روایت می شود حکم کلی استنتاج کرد. البته این را عرض کردم کرارا و مرارا عده زیادی از روایات ما به صورت استفتاء است. یعنی سوال با خصوصیات است. و یکی از اختلافات علما هم همیشه همین است؛ که آیا باید حکم با همان خصوصیات باشد یا ما الغاء جمله ای از خصوصیات می کنیم، حکم کلی در می آوریم.

مرحوم صاحب وسائل اصلا الغاء نکرده است. من اشتری دابة، فوجد فی بطنها مالا و جب ان يعرفها البایع فان لم يعرفه فهو للمشتري؛ دقیقا عین متن و عین استفتاء فتوا داده است. روشن شد؟

اما ما به ذهن، دیگر آقای خویی فکر نمی کنم آقای خویی احتمال می دهم اصلا اشتباه شده باشد کلا. چون اصلا توش خمس ندارد اعطى خمسة توش ندارد.

س: به تبع عده ای از اصحاب گفتند. صاحب حدائق این مطلب را می آورد با حدیث، می گوید از حدیث که خمس در نمی آید. شاید از باب تشبیه به کنز این استفاده را کردند.

ج: در این روایت؟

س: بله آقا.

ج: می گویم توی حدیث نیست. مگر همین مثلا در فتوایی چیزی بوده ایشان دیدند. توی این حدیث که کلمه خمس نیست اصلا. بعد هم کنز نیست، شکم حیوان کجا کنز است مثلا؟ آن هم صره فیها دراهم و دنانیر. کنیز می گویند جزو اموالی است که مثلا از سابق مانده، پولهای زمان صفویه مثلا، اما اگر پول همین به قول آقا مثلا چاپ جدید اسکناس باشد که این کنز نیست که، به صاحبش بر می گردد.

علی ای حال کیف ما کان آنچه که الان بنده سراپا تقصیر از این روایت می فهمم ابتدائاً لقطه است، مجهول المالک نیست. و مراد جدی روایت با حذف خصوصیات اگر یک محدوده ای در باب تعریف هست، انجام داده بشود. اگر دیگر تعریف امکان ندارد و یأس است و هیچی معلوم نیست، می تواند تملک بکنند. خمس هم در این نیست مگر با روایت دیگر جمعش بکنیم.

س: ۳۹:۴۴

ج: چرا هست اما خودش ندارد، خود روایت ندارد.

و صلی الله علی سیدنا محمد و آله الطاهرین